

ف.س

اشتباه یا سقوط در لجزار ابتدال

اخیراً شماره 13 قطب نمانشریه جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع-افغانستان بدستم رسید و آنرا به خوانش گرفتم در قسمتی از مجله نظرم به صفحه شعر افتاد و اشعار ی تحت عنوان «شوخی با شعر شاعران» به چاب رسیده است که نویسنده آن خود را انگک و بنگک معرفی کرده است. وقتی این اشعار را مطالعه نمودم، متوجه شدم که در چند مورد در اصل اشعار تقلب کاری صورت گرفته و ما هیت، مضمون و پیام این اشعار را دگرگون ساخته است. نویسنده با این دستکاری نه تنها اینکه اشعار را مترقی تر و برنده تر نساخته بلکه محتوا، درونمایه و مضمون آنرا نیز تغییر داده و آنرا به ابتدال کشانده است.

قبل از اینکه در مورد این اشعار صحبت نمایم لازم است کمی در مورد شعر صحبت نموده و نظر بعض نویسندگان و شعرا را باز گونمایم.

شعر چیست؟

در مورد شعر و تعریف آن سخن های فراوان گفته شده است و هر کس نظر به طرز دید خویش برداشت خود را از شعر ارائه نموده است ولی تا جایی که مشخص است تا هنوز تعریف دقیق درست، کامل و جامعی از شعر صورت نگرفته است به گفته مولوی:

هر کسی از ذهن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

شاعران و نویسندگان از دیده گاه های مختلف به شعر نگاه کرده اند یکی شعر را هنر لسانی میدانند. دیگری شعر را بیان احساس و عواطف و سومی هم کلام موزون و سحر آمیز را شعر میگویند. **در گذشته ها فقط کلام یا سخن موزون را که دارای وزن و قافیه بود شعر می گفتند.** در غیر آن نثر. اما امروز این مطلق گرائی از بین رفته شعرا و خوانندگان شعر معتقد به این شده اند: که شعر را میتوان به نثر هم نوشت و از همین جاست که شعر نو یا شعر سپید پا به عرصه وجود گذاشته است.

فریدون مشیری میگوید: شعر از دیدگاه من کشف نکته ای یا رازی یا بیان حالتی از جهان هستی از انسان و دیگر موجودات، از طبیعت از اشیا و روابط این ها با یکدیگر و همچنین تبلور جلوه های گوناگون عواطف و احساسات انسانی است. در باره زندگی، عشق، مرگ و مسائل در بر گیرنده این عوامل از ازل تا ابد و هزاران رمز و راز دیگر.

هوشنگ ابتهاج شعر را هنر میدانند و میگوید: شعر نیز پاسخگوی قسمتی از نیاز مندی های اجتماع است بنابراین باید هدف آن مفید واقع شدن برای مردم و اجتماع باشد.

یدالله مفتون امینی میگوید: شعر نوعی بازده عاطفی هنری است از راه ترکیب خاص واژه ها. **سهراب سپهری میگوید:**

شعر نسیمی است روح پرور که از گلستان روح میوزد جویباریست که زمزمه آن اسرار طبیعت را فاش میکند، ترانه ایست آسمانی که عشق و دل سوختگی زیرو بم آنرا تشکیل میدهد.

شعر زائیده احساسات سوزنده، نماینده عاطفه رقیق و مولود هیجان روحی است.

فروغ فرخزاد میگوید: «شعر اصلاً جزء از زندگی است و هرگز نمی تواند جدا از زندگی و خارج از دایره تأثراتی باشد که زندگی واقعی به آدم میدهد. زندگی معنوی، حتی زندگی مادی را هم می شود کاملاً با دید شاعرانه نگاه کرد...»

محمود مشرف آزاد تهرانی میگوید: شاید بشود شعر را این طور تعریف کرد «بیانی عاطفی از مسایل فکری، اجتماعی، فلسفی و یا فردی» این ها البته می تواند با حس رومانیتیک، کلاسیک و یا مدرن صورت پذیرد. البته

شعر ممکن است که موزون باشد ممکن هم است که وزنی نداشته باشد شاید حتی تخیل در آن دخالت نکند و شعر کاملاً برهنه باشد، شاید دارای استعاره باشد و یا نباشد شاید دارای تشبیهاتی باشد، ممکن است که مقداری کلمه در کنار هم قرار بگیرد همه این ها می تواند در جای خودش شعر به حساب آید.

رضا براهنی وقتی شعر را با نثر مقایسه میکند میگوید: شعر همیشه در حال گریز است در حال رجعت به مرکز است و نثر همیشه در حال گریز از مرکز است به یک معنی میشود گفت که نثر به دنبال هدفی خارج از نثر است و حال آنکه شعر دنبال هدفی خارج از خود شعر نیست ...»

میمنت میر صادقی میگوید: شعر بیشتر بیان احساس و عواطف است. اما وقتی حقیقی، محض، بازبانی کنایی و احساسی شاعرانه آمیخته می شود و جلوه هنرمندانه پیدا کند مرا مسحور و بیخود میسازد. شعر هائی هم است که حقیقتی را در خود ندارد اما ترا مسحور کرده و در ذهن تو ماندگار شده.

در اینجا در مورد اینکه شعر چیست و شاعران و پژوهشگران در باره آن چه گفته اند بسنده میکنم. زیرا در باره شعر صدها و هزار ها شاعر، نویسنده و پژوهشگر نظریات خود را ابراز نموده اند و گرد آوری و تشریح آنها از توان این قلم خارج است. اما در مورد اشعار که در نشریه قطب نما چاپ گردیده باید خاطر نشان سازم که اصل شعر اینست:

**دو نفر دزد خری دزد دیدند سر تقسیم به هم جنگیدند
آن دو بودند چو گرم زد و خورد دزد سوم آمد خر را زد و برد**

باید خاطر نشان ساخت مسأله اساسی که امروز در شعر مطرح است مسأله مضمون، ماهیت و پیام شعر است که باید مورد توجه قرار گیرد در غیر آن شعر به ابتذال کشیده میشود و باز چه برای ارضای تمایلات شخصی افراد قرار گرفته و یا ابزار و وسیله ای برای مدح و ستایش اربابان زر و زور قرار میگیرد.

بر گردیم به اصل مطلب اشعاری که در قطب نما بچاب رسیده است نویسنده آن ممکن بزعم خویش ابتکاری در اشعار کرده باشد بعضی کلمات این اشعار را حذف نموده و بجای آن کلمات دیگر استعمال نموده است و شعر را به این صورت تغییر داده است:

**دو قوماندان زنی دزد دیدند سر تقسیم به هم جنگیدند
آن دو بودند چو گرم زد و خورد بن لادن زن شان را زد و برد**

اول اینکه به مفهوم واقعی اصل این شعر یک شعر بلند و در حد کمال نیست بخاطری که در وصف دزدی و نوعیت آن نگاشته شده و در مصرعهای اول، دوم و سوم آن فقط دزدی و جنگ را انعکاس داده و در مصرع چهارم آن باز هم دزدی انعکاس پیدا کرده است، منتها با این فرق که گو یا دزد اول و دوم با هم زد و خورد نمودند و دزد سوم آمد و خر شانرا برد. یعنی شعر از اول تا آخر فقط دزدی را انعکاس داده و در مورد محکوم کردن دزدی هیچگونه پیامی برای مردم ندارد. فقط پیام آن برای دزدان است که اگر دزدان دزدی می کنند باید با هم جنگ نکنند در غیر آن باز دزد دیگری می آید و مال دزدی آن ها را می برد. در این جا می بینیم که شعر هیچ نوع پیام برای مردم ندارد و نه دزدی رابه نقد می کشد. زمانیکه نویسنده با صطلاح مبتکر، شعر را تغییر داده و بعضی کلمه ها را حذف نموده و بعضی کلمه های دیگر در آن افزوده است شعر با الکل به ابتذال گرائیده و به یک شعر ارتجاعی، بی معنا و بی محتوا تبدیل شده است.

بویژه زمانیکه کلمه خر از شعر حذف شده و به عوض آن کلمه زن در آن جا بجا گردیده است. نویسنده تا سرحد کوچه و بازار تنزل نموده و توهین بزرگ به زن رومیدارد و زن را تا سرحد خر پائین می آورد. نویسنده با جا بجائی نا معقول کلمات شعر را نه تنها در خور ستایش و قابل پذیرش نساخته بلکه محتوا و مضمون شعر را از بد، بد تر و از بدتر

بدترین ساخته و آنرا به ابتذال کشانیده است.

دو دیگر اینکه زن باز چه و یا جنس نیست که چنین مورد بی احترامی و بی حرمتی قرار گیرد و به مقام انسانی اش توهین شود. دیگر اینکه وقتی اسامه بن لادن آمد و زن شانرا برد در این جا باز هم زن مورد توهین و تحقیر قرار می گیرد و این نه جای بالیدن است، نه جای افتخار کردن و نه جای شوخی کردن باشعر.

این واقعیت است که عده از قوماندانان مجاهدین و تنظیم های احزاب اسلامی عده از دختران پاک و نجیب کشور ما را بدون رضائیت آن ها به زور پول و یا زور تفنگ گرفتند و برای خود نکاح کردند. هم چنان به اثر خیانت این احزاب عده از دختران نجیب کشور ما به شیخ های عرب فروخته شدند و مورد معامله قرار گرفتند اما آنها هم تا حد این شعر نزول نکردند و زن را بجای خر قرار ندادند. اعمال قوماندانان و زن گرائی و زن ستیزی آنان بدین معنا نیست که ما زن را به جای خر قرار بدیم و با هر دو آن یکسان بر خورد نمایم بلکه باید نفرت و انزجار خویش را بر ضد زن فروشان وزن ستیزان ابراز نمایم. شعر امروز همانطور که اعمال زن ستیزی طالبان را محکوم می کند باید عمل زن گرائی و زن ستیزی احزاب باصطلاح اسلامی مجاهدین را نیز نقد، بررسی و محکوم نماید.

اینکه چرا نشریه قطب نما با وجود ادعای انقلابیگری تا سطح این شعر تنزل می یابد و آنرا به چاب می رساند، سخنی

است قابل توجه. هر گاه این کار از بی توجه ای و نا آگاهی دست اندرکاران نشریه صورت گرفته باشد، باید

شرافتمندانه از خود انتقاد نمایند، زیرا کلید ادبیات و فرهنگ مترقی را انتقاد و انتقاد از خود تشکیل میدهد. دست

اندرکاران نشریه «قطب نما» تصور میکنند که بنام و ادعای دموکراسی هر چیز را باید چاپ نمایند!

این نکته قابل بحث است .
دموکراسی یک کلمه عام است و برداشت ها و بکار برد آن نزد اشخاص و طبقات متفاوت است زمانیکه قطب نما نشریه خویش را آزاد مستقل و دمکراتیک وانمود میسازد به نظر میرسد که قطب نما به دموکراسی مترقی ملی و مردمی معتقد است نه به دموکراسی بورژوازی طرفداران موکراسی بورژوازی فر هنگ شعر و هنر را از ماهیت مردمی ، انقلابی و پویائی آن تهی میسازند و آنرا بحیث مد،فیشن وارضای تمایلات شخصی وجنسی وبه حیث رکلام در خدمت منافع بورژوازی قرار میدهند. اما در دموکراسی مترقی ،ملی و مردمی که پایه اساسی آنرا عدالت اجتماعی برابری و برادری تشکیل میدهد .
فر هنگ ، شعر و هنر خصلت مردمی و مترقی پیدا نموده ،به زن ارزش انسانی قایل شده وحق و حقوق آنان را برابر با مردان میداند و اشعار مترقی و مردمی بیش از همه خاصیت ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی بخود می گیرد. دموکراسی مترقی، ملی و مردمی فرهنگ خاص خویش را دارد و شعر آن شعر مقاومت ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی میباشد.
دوم - شعر بزرگ مولانا: دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر - کزد یو و دد ملولم و انسانم آرزوست. این شعر هم به شکل بسیار مبتذل آن دست کاری شده که نه تنها مضمون و محتوای شعر را خراب نموده بلکه با جابجائی حذف و اضافه نمودن بعض کلمات در آن ، شعر بکلی ماهیت ارتجاعی پیدا نموده است به ویژه در مصرع ششم: **زین کاسه های دال خدا یا دلم گرفت.** این مصرع میسازد که نویسنده هنوز هم به این باور است که گویا پاکستانی ها دال خور هستند و باید مورد تمسخر و توهین قرار گیرند. در اینجا باز هم پای نویسنده در گل بند میماند و اندیشه های عامیانه ناسیونالیستی نویسنده در شعر انعکاس پیدا میکند در حالیکه دال خوردن کدام عیبی ندارد و این مسأله که عده پاکستانی ها را همیشه بنام دال خور تحقیر و توهین میکنند . مسأله ایست در سطح عوام که نباید یک شاعر و یا یک نویسنده با افتخار از آن استناد نماید. این واقعیت است که دولت های پاکستان در گذشته خصوصاً در شرایط جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم مزدور خلقی پرچمیها و اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی مطابق با منافع شان با تسلیح و کمک و حمایت همه جانبه گروه های ارتجاعی اسلامی جهادی و طالبان خابنه علیه منافع کشور و خلق ماعمل کرده اند ، و در سالهای اخیر دولت پاکستان به رهبری جنرال پرویز مشرف به منظور تامین منافع اش گروه های ارتجاعی را که در تضاد و مخالفت با دولت مزدور دست نشانده و قدرتهای امپریالیستی اشغالگر (حامیان سابق شان) قرار گرفته اند منجمله باند های آدمکش طالبان و گلب الدین حکمتیار را تجهیز و تسلیح و حمایت می نماید، هرگاه ما اعمال دولت پاکستان به رهبری پرویز مشرف را محکوم می نمایم باید مسایل را به صورت علمی طرح نمائیم نه اینکه مسأله را به سطح دال و دال خوری در شعر مطرح نمائیم و شعر را به ابتذال بکشیم. با عرض حرمت